بسم الله الرحمن الرحیم

الهکم التکاثر

حتی زرتم المقابر

کلا سوف تعلمون

ثم کلا سوف تعلمون

کلا لو تعلمون علم الیقین لترون الجحیم

ثم لترونها عین الیقین

ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم

اَلها یُلهی اِلها

از لهو می آید و یعنی چیزی در نظر کسی جلوه کند و او را از توجه به امر مهمتری غافل کند

دو مفعول دارد و یک مغفول عنه

تکاثر، فاعل الها است

از چی غافل کرد در این آیه نیامده و گویا مطلق آمده. تا آنجا که زیارت کردید قبرها را.

کلا، دو وجه دارد:

* یا جمله ای در ماقبل را رد میکند
* یا توهم و رفتاری در ماقبل را رد می کند

در این سوره، نمیخواهد بگوید نه الهاکم التکاثر! بلکه رد اتفاق است که نباید اینگونه باشد. درست نیست این نوع که تکاثر شما را غافل کند تا جاییکه به زیارت قبرها بروید.

خواهید فهمید.

نه اینطور نیست و خواهید فهمید

باز هم میگویم اینطور نیست

اگر علم یقینی میداشتید، قطعا جحیم را میدیدید (یکی از نام های جهنم است)

سپس حتما حتما حتما خواهید دید این حجیم را به چشم یقین.

سپس در آن روز حتما حتما حتما مورد بازخواست قرار خواهید گرفت نسبت به نعمت ها

نمیگوید من النعیم، میگوید عن النعیم: نسبت به نعمت ها؛ رفتاری که نسبت به آن نعمت ها داشتی

این عن، مجاوزه است.

مِن، یعنی مثلا آن نعمت ها را کجا گذاشتی!

در مورد لو تعلمون علم الیقین، همان اتفاقی که ادبیات اصل دیده میشود، در برخی سور هم اتفاق افتاده: ادبیات برای چه شکل گرفت؟ برای اینکه قرآن درست فهمیده بشود و درست خوانده بشود. پس آنچه فرع است، ادبیات نسبت به قرآن است. این تعامل خودش را کجا نشان میدهد؟ جایی که شما نظر ادبی را حاکم بر قرآن کنی یا قرآن را بر ادبیات

قرآن، سرآغاز شکلگیری ادبیات است و نه زبان عرب. پس این قرآن است که مثال میشود برای قواعد ادبی. آنچه در ادبیات حرف اول را میزند، سماع است و نه قاعده. یعنی هیچ عرب مادرزادی نمی آید قواعد ادبیات یاد بگیرد و بعد عربی!

پس در لو تعلمون علم الیقین، میگویند «لو» حرف شرطیه ی امتناعیه. یعنی این اتفاق نمی افتد اما اگر بیفتد، چنان میشود. پس لترون الحجیم، جواب شرط نیست. چون این لترون با لام تاکید و نون ثقیله در جواب لو نمی آید.

پس گفته اند لو تعلمون شرطی است که جوابش محذوف است و لترون الحجیم خودش یک جمله ی استینافیه است و هیچ ربطی به آن شرط ندارد.

حال آنکه این، خودش یک صنعت بلاغی است. ای بسا در همان حالت امتناع، مسئله ای بخواهد مورد تاکید قرار بگیرد که بگوید حیف، و صد حیف که این ویژگی را ندارید. میگوید لو تعلمون علم الیقین، متاسفانه ندارید اما اگر داشتید قطعا حجیم را میدیدید. یعنی انقدر جحیم حقیقت روشن و ثابتی است که لازم نبود تا آن دنیا صبر کنی. حیف و صد حیف که علم یقین نداری . حالا اشکال نداره بالاخره روزی آن را می بینی به عین الیقین.

(توضیحات استاد در مورد سوره بروج، شاهد مثال این قضیه)

بحث سر نقاط تزاحم است. با توجه به اینکه تنظیم قواعد ادبی، فرعی بر قواعد قرآن بوده، لازمه اش این است که وقتی به نقطه ای میرسیم که پای توجیه به میان می آید برای حفظ قواعد فرعی ادبی، میشود گفت این قاعده قاعده ای اشتباه است. چون قاعده که وحی نیست و از سر استعمالات آمده. حالا اینکه عرب آن روز اینطور میفهمیده یا نه، به استقراء بر میگردد. خدا ادعا کرده من کلامی گفته ام که اگر تدبر کنی، میفهمی، پس چطور بابد به خاطر یک قاعده ی ادبی آن کلام را کنار بگذاریم.

فضای سخن و سیر هدایتی و جهت هدایتی:

تکاثر شما را غافل کرد

تکاثر یعنی چه؟ افزون نمایی، افزون خواهی

چرا میگوییم افزون نمایی و افزون خواهی؟

(متکاثر کسی است که زیاد نشان میدهد

در استغنا و طلب غنا و بی نیازی، مشخص است کسی که طلب بی نیازی می ورزد، حال انکه بی نیاز نیست

اما در بقیه، شخص دارد امری را نمایش میدهد. تغافل و تکاثر و ...

در این آیات اگر دارایی ای نباشد، تکاثری معنا ندارد.)

آیه فعلا کاری به این ندارد که دارد یا ندارد. بلکه توجه تام و تمام به این نعمت ها، او را غافل کرده. اما این غافل شدن به خاطر تکاثر را آیات چطور حل میکند؟

جلسه جدید

نقطه ی بروز و ظهور آیه، تکاثر است. اما مشکل اصلی در خود تکاثر نیست، اگرچه شاید تکاثر کار خوبی نباشد

تکاثر به این معنا نیست که افزون نمایی می کند درحالیکه وجود ندارد. بلکه تکاثر را به معنای مبارات و افتخار کردن به کثرت اموال معرفی کرده اند. زیاد نشان دادن اموال است.

دردی که سوره میخواهد درمان کند چیست؟

اشتباه تصور نشود که سوره میخواهد بامشکل تکاثر مقابله کند. بله، این در سوره هست که تکاثر کار خوبی نیست؛ اما سوره اینطور شروع میشود:

الهکم التکاثر

این تکاثر مذمومی که هست، یک کاری نیست به مخاطبین قرار داده: آنها را غافل کرده

مخاطب کسی است که تفاخر به زیاد داشتن دارد و هر روز دنبال بیشتر نشان دادن دارایی هاست و همین، او را غافل داشته است؛ از چی؟ هنوز سوره چیزی نگفته است!

حدس میزنیم: تکاثر که از جمله امور دنیوی است، معلوم است از یک امر معنوی غافل کرده. اما آن امر معنوی دقیقا چیست؟ یاد خدا. اما یاد خدا کلی است.

مخاطبان سوره به جهت اینکه متکاثرانه نسبت به اموال و دارایی های خود رفتار می کنند و دغدغه ی زیاد کردن و نشان دادن این اموال را دارند، همین قضیه سبب غفلت و لهو آنها شده است.

در ادامه، این مرضی را که مطرح کرده است را از حاد بودنش خبر میدهد: در این تکاثر، کار به جایی رسیده که (حتی که گفته میشود، به معنای غایت و نهایت است. چیزی که فکرش را نمیکردیم!) تا جاییکه مقبره ها را زیارت کردند.

این آیه سه جور تعبیر شده:

1. یعنی تا جایی که متکاثرانه، سراغ قبرها رفتید. عقده تان نخوابید تا جایی که رفتید قبرها را بشمارید
2. یعنی تا اینکه مُردید! از دنیا رفتید
3. کنایه است! نه اینکه حتما سراغ قبر به معنای جنازه ها رفتید؛ نه! بلکه میخواهد بگوید در این تکاثر، نبش قبر کردید. یعنی انقدر بالا گرفت که از دایره ی دارم دارم ها بالا گرفته و به داشتم داشتم ها رسیده!

در این معنای سوم، حتی زرتم المقابر یک بیان تعریضی است که شامل خود قبرها هم میشود اما گسترده تر است.

برای اینکه بهترین معنی را تشخیص دهیم، باید رابطه ی این معانی را تشخیص دهیم.

معنای اول و سوم، رابطه ی طولی است. پس میشود اینها را جمع کرد. اما معنای دوم، اشکالاتی دارد

در اصول خوندیم که استعمال لفظ در بیشتر از یک معنا در آن واحد چگونه است. همین بحث در مورد قرآن هم مطرح است. بر فرض که لفظ این توانایی را نداشته باشد که بتواند در آن واحد چند معنا را در بر داشته باشد، آیا قرآن هم چنین است؟

امروزه عده ای قائلند که قرآن این توانایی را دارد.

پس در جایی مثل حتی زرتم المقابر اگر معنای دومی را مطرح کردیم، نمیتوانیم رد مطلق کنیم آن را. مگر اینکه اشکالی در ظاهر آیات پیش بیاید. اما در اینجا، در معنای دوم اشکالی است:

* اشکال اول: زرتم المقابر، به صیغه ی ماضی آمده در حالیکه داره با مخاطبان زنده صحبت میکند. اگر به معنای مردن باشد، بهتر است به صیغه ی ماضی نیاید.

پاسخ دیگران به اشکال: از این دست موارد در قرآن زیاد داریم. واژه ماضی است اما معناش به خاطر محقق الوقوع بودن است.

پاسخ ما به پاسخ دیگران: اینجا دلیل میخواهیم چون اصل نیست. و برای حرکتِ خلاف اصل، دلیل یا قرینه ای داشته باشیم. و ما اینجا دلیلی نداریم.

* اشکال دوم (محتوایی): مگر از مردن، به زیارت قبرها یاد میشود!؟ زرتم المقابر، زیارت و مشاهده ی قبر است و نه داخل شدن در آن
* اشکال سوم (خارج از مبناست!): در شان نزول این آیات، بحثی از مردن نیامده

پس، معنای دوم ترجیح داده نمیشود.

تعبیر دیگری هم در الهکم التکاثر حتی زرتم المقابر هم هست که به تقویت قول اول می آید: چرا خدا از حتی زرتم المقابر برای نشان دادن شدت تکاثر استفاده کرده؟ میتوانست مثلا بگوید الهکم التکاثر تا جاییکه شب و روز مشغول تکاثر شدید. اما چرا از تعبیر حتی زرتم المقابر استفاده می کند؟ اینجاست که پای نکات بلاغی به میان می آید: اینها غافل شده اند؛ در ادامه ی سوره علت غفلت را متوجه میشویم. انچه در این دنیا میتوانست آنها را از این غفلت نجات دهد و عبرت را آنها برگرداند و عزت را به آنها برگرداند این بود که نگاهی به قبرستان بکنند و ببینند چقدر از دوستان و همسایگانشان در اینجا خاک شده اند و عبرت بگیرند که ما هم خواهیم مُرد؛ چه تکاثر داشته باشیم چه نداشته باشیم. اما کار برعکس شده. همان قبرهایی هم که باید از آنها عبرت میگرفتی، شده وسیله ای برای تکاثرت!؟

جنبه ی دنیا را اگر چیزی بخواهد نفی کند، قبرستان است. اما اینها انقدر جنبه ی دنیایشان قوی شده که از قبرستان هم برای مقاصد دنیوی خود استفاده میکند. یعنی درست نقطه ی مقابل آنچه باید استفاده میکرد.

فضای سخن: غلبه پیدا کردن و گسترده شدن نگاه متکاثرانه به دنیا در نقطه ی اوج خودش (حتی زرتم المقابر) و غفلت حاصل از این رویداد

هرچند ادامه ی سوره، فضای سخن را شفاف تر میکند اما رکن فضای سخن، همین خط فوق است.

این افزونخواهی و افزون نمایی در دنیاست که غلبه پیدا کرده و انسان ها را از یکسری حقایقی غافل کرده. زمانی، اوج نگاه متکاثرانه به این است که بیاییم قبرستان و بگیم این تیکه قبرستون کلش مال ماست! گاهی این است که شخص از همین صحنه برای نشان دادن افزونی دارایی های خودش استفاده می کند. همواره ذهنش نه به سعادت این مرده بلکه مشغول است به نشان دادن فزونی دارایی ها و کم نیاوردن جلوی دیگران. مسابقات این عالم، امروز اینطور تعریف شده! از یکدیگر سبقت میگیرند در نشان دادن افزونی دارایی ها! و در این مسیر هزینه هم میکنند! این، درد امروز جامعه ی ماست. و همین نگاه است که انسان را از یکسری جنبه هایی غافل می کند.

بعد از آنتراکت

با این فضا، قرآن چگونه برخورد میکند. برخورد از کلّا شروع نمیشود بلکه از همان الها شروع شده است!

اولا یه خبر، خبری که یک مسئله ای را روشن میکند اما یک سوالی را هم ایجاد می کند.

سبک قرآن این است که با ابهام و ابهام زدایی، مخاطب را به قله میرساند.

الهکم التکاثر. این افزون نمایی شما راغافل کرده (نباید اینطور میشد) حتی زرتم المقابر. تا جایی که سراغ قبرها رفتید

کلا سوف تعلمون.

این کلّا، حالت آنها را رد میکند که نباید اینچنین باشد که متکاثرانه به دنیا نگاه کنید. طبیعتا وقتی میگوید نباید، باید بلافاصله دلیلش را هم بگوید (مثل سوره مطففین)

در آینده خواهید فهمید، علم پیدا خواهید کرد.

باز میگویم: در آینده علم پیدا خواهید کرد (به اینکه نباید غافل میشدید)

کدام حقیقت را؟ همان حقیقتی را که امروز به دلیل نگاه متکاثرانه از آن غافل شدید. قرآن می خواهد آنها را به معنایی توجه دهد. غافل، اینطور فکر نمی کند که چیزی هست و من از آن غافلم. بلکه کلا آن مطلب را پاک می کند. ما که از بیرون نگاه می کنیم حقیقت را می بینیم. و الا خود غافل، اصلا موضوعیت غفلتش به این است که اصلا چنین حقیقتی وجود ندارد. راه کار توجه او این است که بگوییم چنین حقیقتی وجود دارد و ثابت است.

(گاهی قرآن از این تعبیر استفاده می کند، نگاهی که در ذهن مخاطبان قرآن هم غلبه پیدا کرده: فکر میکنند اگر دسته جمعی بگویند نه، این اتفاق نمی افتد!

قرآن میگوید اتفاق افتادن این حقیقت، دایرمدار قبول یا رد شما نیست. من، از حقیقتی که قطعا اتفاق خواهد افتاد خبر میدهم.

یک نمونه ی بارز آن سوره انشقاق است: یا ایها الانسان انک کادح الی...

قطعا حرکت میکنی و قطعا با او ملاقات خواهی کرد. اصل ملاقات ثابت است اما چگونگی ملاقات فرق می کند. در اصل حرکت نمیشود شک کرد، بخواهی یا نخواهی داری انجامش میدی. اما یا از روبرو ملاقات می کنی و به یمینت میگیری و یا از پشت سر تحویلت میدهند

مثل حرکتی که قطار به سمت مقصدی دارد و ما، داخل قطار از پشت سر حرکت کنیم.)

نباید غافل شوی

چرا؟

چون ولو امروز به این قضیه علم پیدا نمی کنی، نه که نیست! خواهد آمد. خواهی فهمید

ثم کلا. باز هم میگویم نباید غافل شوی

سوف تعلمون... خواهی دانست یه روزی

پرسیده اند که چرا دوبار تکرار کرده اند؟

ثمره ی اول: تاکید و تشویق

ثمره ی دوم: دو مقام رتبی در این علم است. 1) وقتی می میری علم پیدا می کنی 2) وقتی قیامت برپا شود

هنوز این ابهام است که از چه غافل شده ام و به چه علم پیدا خواهم کرد؟

در آیات 5، این ابهام را باز می کند:

نه به این معنا که الان نیست و بعدا میاد و خواهی فهمید بلکه اگر الان هم علم یقینی داشتی، همینجا هم میدیدی

اولین قسمتی که مصداق مورد غفلت و مصداقی که قرار است نسبت به آن علم پیدا کند را مشخص می کند: جحیم

تکاثر تو را از جحیم غافل کرده. جحیم چیست؟ آتش سوزان و برافروخته

حقیقت این جحیم که از آن غافلی را یک روز به آن علم پیدا خواهی کرد. اگر در همین دنیا علم یقینی داشتی، ججیم را میدیدی و دیگر متکاثرانه برخورد نمی کردی. اما نداری، پس بدان که ثم (یعنی در رتبه ی بعدی) لترونها عین الیقین

این علم الیقین و عین الیقین را با آن سه رتبه ی علم و عین و حق الیقین یکی نکنید.

علم الیقین: حصولی

عین الیقین: حضوری

انسان چگونه میتواند به جحیم علم حضوری پیدا کند؟ آن هنگام که داخل شود درون خود جحیم

باشه، ندارید؟ در آینده خواهید دید به عین الیقین!

آیه ی آخر: آن روز است که مورد بازخواست قرار میگیری نسبت به نعیم

سوال کردن در قیامت اینطوری نیست که خدا شخص را بایستاند و سوال کند. بلکه نوعی بازخواست و جواب پس دادن است. بازخواست شدن نسبت به آن سوال است و سوال حقیقی نیست.

نعیم چیست؟

در لغت به نعمت ثابتی گفته میشود. استمرار خوشی است. مثل پدر و مادر خوب، استعداد داشتن، سلامتی داشتن، جوانی داشتن. اما مثلا یک روز یه غذای خوب خوردن، نعمت است.

در برخی روایات میگویند منظور ولایت اهل بیت ع است.

در مبنای ما، فهم را بر هر چیز دیگری مقدم میکنیم و همه ی ادله ی خارجی را با فهم میسنجیم. اما اینجا: علامه طباطبائی: شان نزول های قرآن از باب بیان مصداق انحصاری نیست بلکه از باب بیان مصداق تام است. لذا اگر آیه ای دیدیم و روایت میگوید مراد فلان چیز است، آیه را منحصر نمی کند. لذا دو اصطلاح داریم جَری و تطبیق. و ما بر مصادیق تطبیق میدهیم. چون آن مصداق، مصداق بارز و تام است.

سوال: بعضی از روایات ذیل این آیه اصلا اینگونه است: حضرت غذای خوبی آوردند و شخص خورد و پرسیدند که چطور بود؟ گفت خیلی خوب بود و تا حالا چنین چیزی نخورده بودم اما در این فکرم که لتسئلن یومئذ عن النعیم. حضرت میفرمایند فکر کردی خداوند تو را به خاطر این خرما مورد بازخواست قرار میدهد؟ نه! منظور ولایت ماست

و کاملا مشخص است که حضرت خواسته است سطح درک او را بالا ببرد و نه اینکه بگوید خداوند تو را بابت نعمت ها مورد بازخواست قرار نمی دهد.

این، شبیه سیستم تقوای فردی و اجتماعی است. نعمت منحصر در خوراکی ها و پوشیدنی ها و ... نیست. بلکه در ولایت هم است.

مصداق اتم ثابت و مستمری که خداوند نسبت به همه ی بشریت مورد بازخواست قرار میدهد، نعمت ولایت است.

جایگاه نعیم در سوره:

خدا، از تکاثر شروع کرد. گفت نگاه متکاثرانه به دنیا، شما را غافل کرده است. از چی؟ از جحیم. کدام جحیم؟ همانی که می آید. باور کن می آید. یک زمانی آن را میفهمی. اگر علم یقین داشتی اصلا همین جا می فهمی. اگر نداشته باشی یه روزی با عین یقین می فهمی و نسبت به نعیم مورد بازخواست قرار میگیری.

چرا نگفت نعمات و گفت نعیم؟

جواب: کسی که میخواد تکاثر داشته باشه، باید بر مبنای نعماتی که دور و برش است انجام دهد. و اگر نعمت ثابت نباشد، ارزش تکاثر ندارد که! تکاثر وقتی است که همواره میخورد و می پوشد و ....

لذا بحث را روی نعیم می آورد. دو جور میشود به این دارایی ها نگاه کرد:

1. متکاثرانه: همواره افزون کنی و افزون بنمایی
2. مسئولانه به نعمات نگاه کنی. اینکه هر نعمت و نعیمی که قرار است برسد، قرار است نسبت به آن پاسخگو باشم.

سوره، این نوع نگاه را عوض میکند: چون از جحیم غافلی، نگاهت به دنیا متکاثرانه شده. و الا اگر از جحیم با خبر بودی، میدانستی که لتسئلن یومئذ عن النعیم. کسی که اینطور به نعیم نگاه کند، نه تنها تکاثر نمی کند، بلکه حتی اجازه ی این را به خودش کمتر میدهد که بر این دارایی ها بیفزاید چون قرار است روزی پاسخگو باشد.

ابهام اول: از چه غافل شدم؟

ابهام دوم: متکاثرانه نبود، نقطه ی مقابلش چیست و چگونه باید باشم؟

پاسخ ابهام اول: جحیم

سوره، در سیستمی که فرج غیرمطبوع است، حزن و دغدغه ای نسبت به دارایی ها در دل مخاطب می اندازد.

ما نسبت به دارایی ها چگونه رفتار می کنیم؟

یک حکمت زهد اهل بیت ع در دنیا، زندگی در سطح جامعه بوده ولی علت دوم این است که بار این مسئولیت ها را باید همواره سبک کرد.

کسی که شونه زیر بار این نعمت ها داشته باشه، هرچه نعمت ها بیشتر شود، مسئولیت او هم بیشتر خواهد شد و سنگین تر.

پس خداوند میخواهد نگاه متکاثرانه را به نگاه مسئولانه تبدیل کند با باور جحیم